

سخن ناشر

با وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی، فضای نوینی در عرصه دانش‌های مختلف حوزوی و دانشگاهی گشوده شد. نگاه جدید فراهم آمده از بستر انقلاب از یک سو و تهاجم تمدنی غرب به ارکان فرهنگ اسلامی و به چالش کشیدن آن‌ها از سوی دیگر در این امر سهم بسزایی داشتند. در چنین فضایی نیاز به دانش به عنوان موتور پیش‌ران تمدن و فرهنگ به صورت جدی احساس می‌شد. این امر باعث شد پرداخت به دانش، گسترش کمی و کیفی پیدا کند؛ گسترشی که با فضای قبل از انقلاب به هیچ‌روی قابل مقایسه نبود. در زمانه کنونی نیز هر چند این گسترش ادامه دارد اما هنوز فاصله جدی میان نیازها و عرصه دانش پاسخگو وجود دارد. بدین سبب روی آوردن به دانش‌ها و تلاش برای بسط و امتداد آن‌ها به شیوه‌های متعدد از جمله ضرورت‌های عصر کنونی در محیط دانش است. روشن است این ضرورت درباره دانش‌های بنیادین و مادر، دوچندان است و همت و عزم مضاعفی را در میان عالمان آن می‌طلبد.

دانش فلسفه که از دانش‌های بنیادین و بلکه بنیادین‌ترین آن‌هاست، از امور پیش‌گفته مستثنا نیست و باید برای شیوه‌های مختلف گسترش این دانش در لایه‌های متعدد آن، اقدامات درخور صورت گیرد. از جمله این اقدامات، تلاش برای نشر این دانش و دانش‌های همسو و مرتبط با آن در لایه‌های مختلف آن است.

از این رو انتشارات آل‌احمد عالمگیری بر خود لازم می‌داند که در حد امکان و قدر

وسع، زمینه نشر و گستراندن دانش فلسفه و دانش‌های مرتبط با آن را در دستور کار خویش قرار دهد. به توفیق الهی این کار چند سالی است که از طریق ارتباط با مؤسسه آموزشی پژوهشی نفحات فراهم آمده و کتاب پیش‌رو گامی مبارک در پیشبرد این هدف است. امید است این روند رو به رشد و فزونی باشد و بتواند خدمت کوچکی در راستای تحقق اهداف و آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی باشد.

انتشارات آل احمد علیه السلام بر خود لازم می‌داند از استاد گرانقدر، حجت‌الاسلام والمسلمین علی امینی نژاد زید عده که با نگارش تعلیقه بر کتاب شریف *نهاية الحکمه* اثر علامه طباطبایی رحمته الله تعالی زمینه استفاده و بهره‌مندی هرچه بیشتر دانش‌پژوهان حکمت از این کتاب را فراهم نموده‌اند، تشکر و قدردانی نماید. همچنین لازم می‌داند از مؤسسه آموزشی پژوهشی نفحات که در آماده‌سازی اثر برای نشر زحمات فراوانی را متحمل شدند، کمال تشکر را به عمل آورد.

علی رستمی

مدیر انتشارات آل احمد علیه السلام

سخ مؤسسه

آموزش دانش فلسفه همچون دیگر دانش‌ها در حوزه‌های علمیه، مبتنی بر متون فاخر و موجز است. این متون معمولاً در سطوح متعدد و در طی چندین حلقه قرار داده می‌شوند. بدین‌سان دانش‌پژوه از آشنایی اولیه با دانش آغاز می‌کند و در طی چندین گام تحصیلی به ساحت اجتهادی آن دانش و تراش فنی آن مرتبط می‌شود.

در دانش فلسفه بعد از کتاب *بداية الحکمه* که در طی چندین دهه اخیر، متن اولیه بوده، کتاب *نهاية الحکمه* محور تحصیل و تحقیق بوده است. این کتاب که از آثار مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله تعالی علیه بزرگ عارف، فیلسوف و اسلام شناس دوران معاصر است، با نظارت به تراش فلسفی حکمت متعالیه و با اشراک دیدگاه‌های نهایی فلسفی ایشان، متنی قویم، پرمایه و فاخر به‌شمار می‌آید. این اثر به عنوان حلقه وصل میان سطح اولیه و سطح اجتهادی فلسفه‌آموزی یعنی کتاب اسفار و یا دیگر آثار مشابه صدرالمتألهین محسوب می‌شود. کتاب نهایی به دلیل سطح ویژه و نیز نظارت به آرای اختصاصی علامه، از متون دشوار و عمیق فلسفی به‌شمار می‌رود. از این‌رو فهم درست، شفاف و منسجم این کتاب و نیز گشودن گره‌های متنی و محتوایی اش نیاز به تأملات موشکافانه، تتبعات گسترده و حوصله فراوان علمی دارد.

بعد از نگارش کتاب، این اثر در زمان حیات مرحوم علامه رحمته الله تعالی علیه محور تدریس قرار گرفت و در ادامه مذاقه‌های علمی توسط شاگردان خود علامه همچون آیت‌الله


جوادی آملی حفظه الله و نیز آیت الله مصباح یزدی رحمته الله پیرامون این کتاب صورت گرفت و آثاری در این زمینه نگاشته شد. این روند در نسل بعدی شاگردان ایشان نیز تا زمان کنونی ادامه یافته است.

اثر حاضر یکی از این تلاش‌هاست که به قلم استاد فرزانه، حجت الاسلام والمسلمین علی امینی نژاد زید عظمی در قالب پانوشته‌های فارسی بر کتاب نهاییه نگاشته شده است. سابقه نگارش این پانوشته به حدود یک دهه قبل برمی‌گردد. در ادامه استاد محترم در تدریس‌های بعدی این کتاب برای حوزویان، چندین مرتبه این پانوشته را بازبینی و تکمیل کردند و در نهایت اثر پیش رو که حاصل سالیان متمادی تدریس و تحقیق در فلسفه اسلامی است، آماده انتشار گشت.

معاونت پژوهش مؤسسه آموزشی پژوهشی نفحات از زحمات استاد و نیز همکاری و همدلی متواضعانه ایشان در طی فرایند نشر کتاب کمال تشکر را دارد و امیدوار است به توفیق الهی انتشار این اثر در رونق جریان حکمت اسلامی موثر افتد.

مهدی صداقت

معاون پژوهش مؤسسه آموزشی پژوهشی نفحات



المرحلة السادسة^١ في المقولات العشر^٢

وهي الأجناس العالية التي إليها تنتهي ايات بالتحليل و يها واحد وعشرون فصلاً.

۱. این مرحله از یک منظر محل تلاقی مباحث فلسفه با طبیعیات است. از همین رو در مباحث این مرحله، روش‌های عقلی و برهانی دوشادوش روش‌های تجربی به پیش می‌رود. اگر روزی اصول بنیادین فلسفی و پاره‌ای از مباحث عقلی طبیعیات قدیم، با دانش‌های امروزی همانند فیزیک و شیمی همراه شوند، از جمله جذابین و کارآمدترین مباحث فلسفه خواهند شد.

۲. در غالب کتاب‌های فلسفی، از مباحث این مرحله تحت عنوان «جوهر و اعراض» یاد کرده‌اند. این عنوان افزون بر آنکه فلسفی‌تر است، با رویکرد علامه در طرح تقسیمی مراحل هماهنگ‌تر است، لکن وی در هر دو کتاب فلسفی‌اش از عنوان منطقی «مقولات» بهره برده است.



۱ اصل الأوّل في المقولات وعددها

لا ريب أنّ للموجود الممكن ماهيةً^۳ هي ذاته التي تستوي نسبتها إلى الوجود والعدم،
و ي ما يقال في جواب ما هو،^۴ وأنّ في هذه ا هيات كاتٍ ومختصاتٍ - أعني

۳. علامه در چهار مرحله به معرفی و اثبات مقولات پرداخته است. مرحله اول آن است که موجودات ممکنه ماهیت دارند. مرحله دوم آن است که در غالب ماهیات، مشترکات و مختصات وجود دارد. مرحله سوم آن است که غالباً مشترکات به نحو تصاعدی از اخص به سوی اعم ترتیب یافته اند و مرحله چهارم آن است که این سلسله یا سلسله های تصاعدی قطعاً به جنسی که اعم از او جنسی نیست، ختم می شود و این همان مقوله است. در این بیان علاوه بر تعریف مقوله، اثبات آن نیز صورت شده است.

۴. شایسته بود فصلی در مرحله پیشین یا در این مرحله به معرفی دقیق مفهوم ماهوی و وجوه تمایز ماهیات از دیگر مفاهیم ارائه شود. در کلمات حکما تنها حاجی سبزواری در شرح و مه فصل مستقلی در معرفی مفاهیم معقولات اولی و ثانیه فلسفی و منطقی اختصاص داده است، که این کار ابتکاری - البته مختصر - نیز در بدایه و نهایه منتقل نشده است. آنچه نگارنده از مجموع کلمات حکما در زمینه شناسایی مفاهیم و واقعیات ماهوی و وجوه تمایز آن از مفاهیم دیگر و به طور ویژه، معقول های ثانی فلسفی یافته است، ذیل دوازده عنوان مطرح شده است. برخی از این وجوه ثبوتی و برخی دیگر اثباتی اند. به بیان دیگر برخی از این وجوه، بررسی ←

→ ویژگی‌های هستی ختی ماهیات‌اند و برخی دیگر به بررسی ویژگی‌های معرفت‌شناختی ماهیات می‌پردازند.

آنچه علامه در نه‌ایة الحکمه اغلب از آن‌ها برای معرفی ماهیات استفاده کرده است، سه چیز است: اول استقلال در مفهومیت است (فصل ۱ و ۲ مرحله ۲)؛ دوم تهی‌بودگی ذاتی از وجود و عدم یا همان استواء نسبت به وجود و عدم است؛ و سوم آن است که در پاسخ به سوال از «ما هو» در اشیا بیان می‌شود. این دو ملاک در فصل نخست مرحله پنجم و در آغاز همین فصل نیز مطرح شده‌اند.

از میان این سه ملاک تنها ملاک دوم از کارایی بیشتری برخوردار است؛ زیرا ملاک اول با توجه به آنکه علامه در حاشیة خود بر اسفار (ج ۱، ص ۳۲۷) ماهیت استهلاکی را پذیرفته است، کارکرد خود را از دست می‌دهد؛ چنان‌که ملاک سوم نیز چندان حدود روشنی ندارد. با این حال ملاک دوم نیز به محکی مفاهیم فلسفی نقض‌پذیر است و هرچند گویا از نظرگاه علامه مفاهیم فلسفی یا ویژگی‌های وجودند، و مثل وجود عین خارجیت‌اند، یا ویژگی‌های عدم‌اند و مثل عدم عین بطلان‌اند و ذات مرسل از وجود و عدم ندارند (امر سوم از اواخر مرحله سوم)، لکن واقعیت چیز دیگری است و افزون بر آنکه برخی از محکی‌های مفاهیم فلسفی مثل امکان و کثرت ماهوی از ذات ماهیت انتزاع می‌شوند، دست‌کم بسیاری از محکی‌های مفاهیم فلسفی برگرفته از عین وجود و عدم، تهی‌بودگی ذاتی از وجود و عدم را دارا هستند و از این حیث تفاوتی با ماهیات ندارند.

البته علامه در بحث اصالت وجود نیز کوشیده است تا ماهیات را بر اساس نوع ارتباط آن‌ها با وجود معرفی کند. علامه در آنجا ماهیات را حدود وجود دانسته است که در ادبیات دیگر حکما و عرفا، به‌عنوان قیود و تعینات مطرح شده‌اند. این ملاک ماهیات را از حقایق اطلاقی مثل وجود، وحدت و فعلیت اطلاقی ممتاز می‌سازد؛ اما به‌دلیل وجود پاره‌ای از مفاهیم فلسفی محدودتر مثل علت و معلول که از چنان اطلاقی برخوردار نیستند و به‌نوعی موجب تعیین مطلق می‌شوند، این ملاک توانایی روشنی در جداسازی کامل مفاهیم ماهوی نخواهد داشت.

ملاک دیگر، هویت نفادی-حدّی (در معنای نفاد) در برابر هویت اندماجی است. این ملاک -که ملاکی هستی‌شناسانه است- نشان می‌دهد ماهیات بیانگر تکوینی حد و مرز اشیا و وجه امتیاز آن‌ها از دیگر اشیا هستند. ماهیات نماد مرتبه‌ای از اشیا هستند و از مرحله پایان یری شیء حکایت می‌نند اما محکی مفاهیم فلسفی از سرتاسر متن وجود یا هر متن دیگر گزارش می‌دهد. این ملاک نیز در مقام اعمال حتماً با ابهاماتی روبه‌رو خواهد بود.

مظهر، حکایت و نمود نیز از جمله ملاک‌های ارائه‌شده برای تمیز ماهیات‌اند (اسفار، ج ۲، ص ۳۴۱ و ص ۲۳۶؛ اسرار الحکم، ص ۶۳). البته مراد از همه این تعبیرها حالت مقام ثبوتی ماهیات‌اند؛ یعنی ظهور، نمود و حکایت هستی‌شناسانه مراد است که زمینه ظهور و نمود و حکایت معرفت‌شناسانه را فراهم می‌سازد؛ یعنی انسان چه باشد یا نباشد، هستی با ←

• المرحلة السادسة: الفصل الأول: في المقولات وعد ها •

→ گونه‌گونه شدنش موجبات تنوع و تفصیل خود را فراهم کرده است، به ونه‌ای که وقتی قوه دراکه‌ای در برابر آن قرار می‌گیرد، به وضعیت‌های ویژگی‌های پنهان وجود پی می‌برد و بعد ماهوی این وجودها، ظهور و نمود کمالات وجود و حکایت از ظرفیت‌های آن‌ها خواهد داشت. اما این ملاک‌ها نیز اگرچه در ماهیات وجود دارند، می‌توان به وعی آن‌ها را دست‌کم در برخی از مفاهیم فلسفی نیز جست‌وجو کرد.

از جمله ملاک‌های هستی‌شناختی دیگری که برای تمیز ماهیات مطرح شده است آن است که این مفاهیم هر یک از عروض و اتصاف آن‌ها، در خارج صورت می‌یرد. این در حالی است که معقول‌های ثانی فلسفی، تنها اتصاف‌شان خارجی است و معقول‌های ثانی منطقی نیز هر دوی اتصاف و عروض آن‌ها ذهنی است. حتی آنجا که مطابق نظر نهایی صدرالمألهین در معقولات ثانی فلسفی، این مفاهیم نیز همانند ماهیات دارای عروض و اتصاف خارجی‌اند، این ملاک همچنان کارایی دارد؛ زیرا صدرا می‌گوید عروض و اتصاف خارجی ماهیات، متفاوت از عروض و اتصاف خارجی محکی مفاهیم فلسفی است. عروض و اتصاف در ماهیات به‌گونه‌ای است که هر یک از عارض و معروض (یا موصوف و وصف) به دو متن وجودی موجودند؛ اما در محکی مفاهیم معقول فلسفی عارض و معروض (و موصوف و وصف) به یک متن وجودی تحقق دارند؛ یعنی عارض و وصف به همان متن وجودی معروض و موصوف تحقق دارد.

این ملاک اگرچه مانع اغیار است اما جامع افراد نیست؛ زیرا اموری که موضوع گزاره‌ها قرار می‌یرند با توجه به این ملاک، ماهوی‌بودن آن‌ها قابل‌شناسایی نیست. این ملاک دائماً وضعیت محمول را از حیث ماهیت یا غیر ماهیت‌بودن نشان می‌دهد و نسبت به وضعیت موضوع ساکت است. آنچه به نظر نگارنده بهترین ملاک شناسایی حقایق ماهوی از غیر آن‌ها به شمار می‌آید، در عین کارایی فی‌الجملة ملاک‌های پیشین، معقول اول یا ثانی‌بودن مفاهیم است. این ملاک ملاکی در لایه شناخت است و تفاوت وضعیت ماهیت از غیر آن را از منظر هستی‌شناختی توضیح نمی‌دهد.

پیش‌تر راجع به این ملاک بحث‌هایی ارائه شد؛ اما خلاصه ملاک مذکور آن است که آنچه در هر یک از لایه‌های شناختی ما اعم از حضوری یا حصولی ظاهر و آشکار است و به عبیری صفحه ادراکی ما را پر می‌کند، معقول اول، مدرک اول و ماهیت است. و آنچه در دل همین شناخت‌ها به دست می‌آید، یعنی هر امر دیگری که دویده در معقول اول و باطن آن است، معقول و مدرک ثانی و مفهوم غیر ماهوی است. البته باید توجه داشت آنچه خود را پشت سر معقول اول پنهان کرده است، معقول ثانی نیست. چه بسا معقول اولی که خود را در لوای معقول‌های اول دیگر مخفی کرده است و ما تنها با استدلال می‌توانیم آن‌ها را ثابت کنیم یا به روش دیگر آن‌ها را دریابیم. معقول‌های ثانی معناهایی‌اند که باطن معقول‌های اول را شکل می‌دهند و خود را تا سطح معقول اول نیز کشانده‌اند. اینها همانند معانی الفاظ، «باطن ظاهر شده» از ظواهر الفاظ‌اند. مثلاً وقتی سفیدی را می‌بینیم، در دل همین سفیدی که همه ابصار ما را فرا گرفته است، وجود و فعلیت آن را ←

الأجناس والفصول - وأن في الأجناس ما هو أعمّ وما هو أخصّ، أي أنّها قد تترتب متصاعداً من أخصّ إلى أعمّ. فلا محالة تنتهي السلسلة إلى جنس لا جنس فوقها، لاستحالة ذهابها إلى غير النهاية المستلزم ركب ذات الممكن من أجزاء غير متناهية، يمكن تعقل شيء من هذه الماهيات بتمام ذاتها.^٥ على أنّ هذه الأجناس باعتبار أخذها بشرط لا موادّ خارجية أو مادية،^٦ والمادة من علل القوام، وهي متناهية،^٧ كما سيأتي إن شاء الله تعالى. فتحصل أنّ هناك أجناساً عاليةً ليس فوقها جنس وهي المسمّاة بالمقولات.^٨

→ نیز درک می‌کنیم. سفیدی مدرک و معقول اول، و وجود و فعلیت که معانی حاضر در همه سطح سفیدی‌اند، بی‌آنکه صرفاً گوشه‌ای از این ادراک ابزاری را به خود اختصاص دهند، معقول اول و مدرک‌های ثانی‌اند. در هر صورت به نظر می‌رسد این ملاک، البته از منظر شناخت انسانی، ملاک مطلق و فراگیر باشد. البته در همین فصل علامه به دو ملاک دیگر برای شناخت مفاهیم غیر ماهوی اشاره می‌کند که نقد و بررسی آن دو در ادامه خواهد آمد (پانوشته‌های ۱۰ و ۱۱).

۵. مراد علامه از نقد نخستین که بیان کرده است، چیست؟ ممکن است کسی بگوید چه مانعی دارد که ما اشیا را به تمام ذاتیات آن‌ها نشناسیم؟! اتفاقاً فیلسوفان خود نیز بر این باورند که شناخت ماهیات اشیا اگر محال نباشد متعسر است. آیا علامه بر این باور است که شناخت لایه‌های عام‌ر در شناخت لایه‌های خاص‌تر دخیل است؟ اگر این چنین باشد لازمه بی‌نهایتی اجناس، عدم شناخت مطلق ماهیات است، نه عدم شناخت همه ذاتیات ماهیات. ممکن است مراد علامه آن باشد که لازمه بی‌نهایتی در جانب لایه‌های عام‌تر بدین امر منجر می‌شود که طبیعت ماهیت با آنکه ظهور خود اشیا است، ظهور و نمود آن‌ها نباشد.

۶. مواد عقلی بودن، آن‌ها را از علل قوام حقیقی‌شیء بودن خارج نمی‌کند. علامه به درستی در این عبارت نشان می‌دهد که مواد عقلی همانند مواد خارجی، اجزاء حقیقی اشیا در متن واقعیت‌اند و مراد از خارجی یا عقلی بودن، امر دیگری است که در پانوشته‌های فصول مرحله پیشین به آن اشاره شده است.

۷. چون ادله استحاله تسلسل در علل، همه علل حقیقی از جمله علت مادی را نیز شامل می‌شود. افزون بر آنکه این بحث نشان می‌دهد مراد از ماده در علت مادی، ضرورتاً ماده‌ای که نوعی از جوهر است، نیست؛ بلکه مراد جزء اعم است.

۸. لانها تحمل و تقال علی ما تحتها اذا سئل عنه بما هو، و لكن فرق بين المقول و المقولة لان المقول هو المفهوم الماهوی الذی یحمل علی الغیر، سواء كان ماهیة اخرى تحمل علیه او لا تحمل، و لكن المقولة هی التي تحمل علی الغیر و لا یحمل علیه الغیر فبینهما عموم مطلق.

• المرحلة السادسة: الفصل الأول: في المقولات وعد ها •

ومن هنا يظهر:

أولاً: أنّ المقولات بسائط غير مركّبة من جنس وفصل، وإلا كان هناك جنس أعلى منها، هذا خلف.

وثانياً: أنّها متباينة بتمام ذواتها ا سيطرة،^٩ وإلا كان بينها مشترك ذاتي وهو الجنس فكان فوقها جنس، هذا خلف.

وثالثاً: أنّ الماهية الواحدة لا تندرج تحت أكثر من مقولة واحدة، فلا يكون شيء واحد جوهرًا وكمًّا معاً، ولا كمًّا وكيفاً معاً، وهكذا. و فرّع عليه أنّ كلّ يوجد في أكثر من مقولة واحدة فهو غير داخل تحت المقولة،^{١٠} إذ لو دخل تحت ما يصدق عليه لكان مُجنّساً بجنسين متباينين أو أجناس متباينة، وهو محال. ومثله ما يصدق من ا هيم على الواجب والممكن جميعاً.^{١١} وقد تقدّمت الإشارة إلى ذلك.

٩. استفادة از واژه «بساطت» اشاره به دلیل دیگری در نکته دوم است؛ زیرا امر بسیط در مقایسه با امر بسیط دیگر یا متباين به تمام ذات است، یا مشترک به تمام ذات؛ یعنی یگانه‌اند و چون فرض دوم نادرست است، پس فرض نخست صحیح است.

١٠. اگر معنا و واقعیتی که در بیش از یک مقوله ادعایی وجود دارد به حسب ملاک‌هایی که در پانوشته شماره ٤ گفته شد، مفهوم ماهوی بودن آن اثبات شده باشد، این واقعیت نشان می‌دهد همین معنا، مقوله است؛ نه آن‌ها که این مفهوم در آن‌ها یافت شده است؛ و اگر مفهوم ماهوی نباشد، دیگر نیازی به این بیان نیست. به سخن دیگر، ملاک ارائه شده، ملاکی اساسی و عمیق برای تشخیص مفاهیم ماهوی از غیر آن‌ها نیست و پس از اثبات مقوله بودن آن اموری که این معنا از آن‌ها انتزاع می‌شود، کارایی دارد.

١١. این ملاک نیز هیچ‌گونه کارایی‌ای در تشخیص مفاهیم ماهوی از غیر آن‌ها ندارد؛ زیرا مفاهیم فراوان مشترکی میان واجب و ممکن وجود دارند که در واجب، فوق مقوله و امری غیر ماهوی، و در ممکن، مفهوم ماهوی‌اند؛ مثلاً علم در واجب، معقول ثانی، و در ممکنات - به تصریح صدرالمتألهین (اسفار، ج ٦، ص ١٢٥) - گاه جوهر و گاه حتی جزو اعراض است. این معنا نشان می‌دهد ملاک‌های حقیقی تشخیص مفاهیم‌های غیر ماهوی از مفاهیم ماهوی همان‌هایی‌اند که در پانوشته شماره ٤ مطرح شده‌اند.

• نهاية الحكمه - جلد ۲ •

ورابعاً^{۱۲}: أنّ الماهيات البسيطة^{۱۳} - كالفصول الجوهرية مثلاً وكالنوع المفرد إن كان - خارجة عن المقولات. وقد تقدّم في مرحلة الماهية. وخامساً: أنّ الواجب والممتنع خارجان عن المقولات، إذ لا ماهية لهما والمقولات ماهيات جنسية.^{۱۴}

ثمّ إنّ جمهور المشائين على أنّ المقولات عشر. وهي الجوهر والكم والكيف والوضع وأين ومتى والجدة والإضافة وأن فعل وأن نفع. والمعول يما ذكرو على الاستقراء، ولم يُقَم برهان على أنّ فوقها مقولة هي أعمّ من الجميع أو أعمّ من البعض.^{۱۵} وأمّا مفهوم الماهية والشيء والموجود وأمثالها^{۱۶} الصادقة على العشر جميعاً،^{۱۷} ومفهوم العَرَضَ والمهيئة والحال الصادقة على غير الجوهر، والهيئة النسبية الصادقة على السبع ا برة المسماة بالأعراض النسبية، هي مفاهيم عامّة

۱۲. مراد از نکته چهارم آن است که پاره‌ای از مفاهیم ماهوی در دستگاه مقولات نمی‌گنجند، همانند فصول جواهر؛ زیرا فصول جواهر نه جوهرند - که بحث آن گذشت - و نه عرض؛ چراکه هیچ‌گاه مرکب جوهری از ترکیب جوهر و عرض شکل نمی‌گیرد. نمونه‌ای دیگر نوع مفرد است. نوع مفرد ماهیتی است که نه جنس دارد و نه نوعی ذیل خویش؛ همانند نقطه و واحد (زیرا واحد یعنی یک را، حکما عدد و کم منفصل به حساب نمی‌آوردند). بنابراین اگرچه در بحث مقولات درصدد دسته‌بندی مفاهیم ماهوی بوده‌اند؛ اما ماهیاتی از این دست در این دسته‌بندی قرار نمی‌گیرند.

۱۳. مراد از ماهیات بسیطه همان‌هایی‌اند که در ادامه به‌عنوان مثال آمده‌اند و آلهمه ماهیات بسیطه این‌گونه نیستند؛ مثلاً اجناس عالیّه و مقولات، ماهیاتی بسیط‌اند اما خارج از مقولات نیستند.

۱۴. واجب و ممتنع از آن‌جایی که ماهیت ندارند، از کل دستگاه مقولات خارج‌اند؛ نه آنکه صرفاً جزو مقوله‌ها و اجناس عالیّه نباشند.

۱۵. در این دو صورت تعداد مقوله‌ها کمتر خواهد شد و همچنین برهانی وجود ندارد که در عرض این اجناس عالیّه، جنس عالی دیگری نباشد؛ در صورتی که چنین چیزی یافت شود، بر تعداد مقوله‌ها افزوده خواهد شد. تکیه‌گاه حکمای مشاء در تعداد مقولات، تنها استقراء تحلیلی در حوزه مفاهیم ماهوی است.

۱۶. «امثالها» به مفاهیمی همچون «مقوله» و «جنس» اشاره دارد.

۱۷. در این عبارت سه گروه از مفاهیم اعم، مورد مطالعه قرار گرفته‌اند که در صورتی که آن‌ها به‌عنوان مفاهیم ماهوی اعم در گروه اول پذیرفته شوند، تعداد مقوله‌ها به یک مقوله، و با پذیرش آن‌ها در گروه دوم تعداد آن‌ها به دو مقوله، و در گروه سوم به چهار مقوله تقلیل خواهد یافت.

• المرحلة السادسة: الفصل الأول: في المقولات وعددها •

منتزعة من نحو وجودها خارجة من سنخ ماهية^{١٨} فماهية الشيء هو ذاته المقول عليه في جواب ما هو. ولا هويّة^{١٩} إلا للشيء الموجود. وشيئة الشيء موجود^{٢٠} فلا شيئة لما بموجود. وعرضية الشيء كون وجوده قائماً بالغير، وريب منه كونه هيئةً و آلاً. ونسبية الشيء كون وجود في غيره غير خارج من وجود الغير.^{٢١} ه مفاهيم منتزعة من نحو الوجود محمولة على أكثر من مقولة واحدة، ت من المقولات كما تقدّم. وعن بعضهم^{٢٢}: أن المقولات أربع بإرجاع المقولات النسبية إلى مقولة واحدة، فهي الجوهر والكم والكيف والنسبة.

ويدفعه ما تقدّم أن النسبة مفهوم يبر ماهويّ منتزع من نحو الوجود. ولو كفي مجرد عموم المفهوم في جعله مقولةً فليردّ المقولات إلى مقولتين: الجوهر والعرض، لصدق مفهوم العرض على غير الجوهر من المقولات، بل إلى مقولة واحدة هي ماهية أو الشيء.

١٨. پاسخ اصلی آن است که هیچیک از این مفاهیم، مفهوم ماهوی که از سنخ ماهیت باشند، نیستند؛ بلکه معقول ثانی اند، خواه معقول ثانی منطقی باشند مثل «مقوله» و «جنس»، یا معقول ثانی فلسفی منتزع از وجود مقولات باشند مثل «عرض» و «نسبت»، یا معقول ثانی فلسفی منتزع از مقولات یعنی منتزع از ماهیات بالمعنی الاخص باشند مثل «ماهیت». با این توضیح روشن می شود که اختصاص دادن این مفاهیم به معقول ثانی فلسفی منتزع از وجود مقوله‌ها وجهی ندارد. مضاف بر اینکه مفهوم «الماهية» در این بحث، معقول ثانی منتزع از وجود نیست؛ بلکه از ماهیت‌های به معنای اخص انتزاع می شود؛ هرچند ادامه عبارت علامه نشان می دهد وی ماهیت را تنها در راستای وجود و موجودیت معنا می کند و چه بسا این سخن در فرع نخست از فروع اصالت وجود ریشه داشته باشد.

١٩. مراد از هويت همان ذات است.

٢٠. قطعاً واژه «موجود» دچار خلل است؛ یا «موجوده» است یا «وُجُودُه» که وجه دوم بهتر است و با عبارت بعدی در باب عرفیت نیز هماهنگ خواهد بود.

٢١. اعراض نسبيه به سبب عرضيت خود، وجود فی نفسه لغيره دارند. چگونه ممکن است همین اعراض به جهت اشمال بر نسبت یا هیئت نسبیّه «وجود فی غیره» داشته باشند؟ با توجه به آنکه مراد علامه، تبیین وجود خود نسبت نیست؛ بلکه مراد وی آن است که نسبت، حکایت از وجود غیره اعراض نسبيه دارد.

٢٢. مراد ابن سهلان ساوی است (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ١، ص ١٤٦ و ص ٢٧٨).

• نهاية الحكمه - جلد ٢ •

وعن شيخ الإشراق: أنّ المقولات خمس، الجوهر والكمّ والكيف والنسبة والحركة.

ويرد عليه ما يرد على سابقه، مضافاً إلى أنّ ا ركة أيضاً مفهوم منتزع من نحو الوجود وهو الوجود اسيال غير القارّ الثابت، فلا مساغ لدخولها في المقولات.